

لزوم بی‌طرفی دولت در برابر جامعه

صفحه ۲

نامه‌هایی به دوستِ خیالی

از هیچ‌کس تا «هیچ‌کس»

صفحه ۳

شیردانشجی

وقایع اتفاقیه

۱۳۸۹

تا آن‌جا که پاهایم اجازه دهند

صفحه ۲

جستاری در باب زیبایی

پیروزی شامه‌ی زیبایی‌آشنا بر اخلاق‌مداری

صفحه ۴

ماه‌نامه‌ی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم / شماره صد و پنجم / دی‌ماه ۱۴۰۱

سرمقاله

اولین قدمِ شادمانی، سوگواری‌ست

رویا یداللهی شاهراه

نویسنده ادبیات کودک و نوجوان و مدرس دانشگاه



پنداشتیم تهی‌دستیم و بی‌چیز

اما زمانی که آغاز شد

از دست دادن همه‌چیزی،

هرروز برایمان خاطره‌ای شد

آن‌گاه شعر سرودیم برای هرآن چیزی که داشتیم

برای سخاوت پروردگار.

آنا آخمتووا^۱

وقتی برادرزاده‌ی بزرگم کوچک‌تر بود، من توی بازی و توی حرف‌های روزمره، جای عروسک‌هایش، جای وسایل خانه، جای درخت‌ها و درو دیوار و هرچیزی با او حرف می‌زدم و او می‌دید که چه‌طور با جادوی قصه، عروسک ساکت و همیشه خندانش ناگهان تبدیل به موجودی زنده و بامزه می‌شود. آن‌وقت برادرزاده‌ام با عشق، او را بغل می‌کرد و آرام، با لبخندی شیرین به خواب می‌رفت. اما من همیشه نیروی این کار را نداشتم و همیشه هم کنار او نبودم. یک‌بار که او خیلی ناراحت بود که چرا جای عروسکش حرف نزده‌ام، گفتم که باید یاد بگیرد خودش جای آن‌ها حرف بزند. او به شدت مخالفت کرد و گفت این کار را دوست ندارد. او دوست داشت جادوی عروسک‌های زنده واقعی باشد. وقتی برادرزاده‌ی کوچک‌ترم به دنیا آمد، برای او هم همین کار را می‌کردم و می‌دیدم که برادر بزرگ‌تر پنهانی، با حسرت و اندوه به این بازی‌ها نگاه می‌کند. یک‌بار هم از من خواست دیگر جای عروسک‌ها حرف نزنم چون وقتی من آن‌جا نیستم، عروسک‌ها دیگر حرف نمی‌زنند و این خیلی غم‌انگیز است. برادرزاده‌ی من آن‌قدر بزرگ شده بود که بفهمد جهان بیرون را ماییم که به صدا درمی‌آوریم و درخت‌ها و عروسک‌ها در جهان واقعی ساکت‌اند. او هنوز هم یک‌جورهایی عزادار آن دنیاست. برادر کوچک هم مثل برادرش عاشق آن دنیایی‌ست که با حرف‌زدن جای عروسک‌ها و درخت‌ها و اشیاء می‌سازیم. هربار مرا می‌بیند، عروسک‌هایش را می‌آورد و اگر من خسته و بی‌حال نباشم، جای آن‌ها حرف می‌زنم و قصه می‌سازیم و بازی می‌کنیم. اما برادر کوچک‌تر را تازگی‌ها چندبار یواشکی دیده‌ام که جای عروسک‌های خودش حرف می‌زند و حتی سعی می‌کند صدایش را برای شخصیت‌های مختلف عوض کند.

من هردو برادر را خوب می‌فهمم: اصرار برادر بزرگ‌تر بر لزوم واقعی بودن جهانی که دوستش داریم و میل برادر کوچک‌تر برای بازآفرینی و زنده نگه‌داشتن جهانی که می‌دانیم واقعی نیست. ما آدم‌ها انگار همیشه بین این دو قطب در نوسانیم. از یک‌سو عزادار درک این حقیقتیم که زندگی آن رویای شیرینی که انتظارش را می‌کشیدیم، نیست و از سوی دیگر، میل داریم جهانی بیافرینیم که تا حد امکان، به رویاهای‌مان نزدیک‌تر باشد.

اما من فکر می‌کنم یک راه سوم هم هست (و این به معنای انکار یا بی‌ارزش‌شمردن دو راه دیگر نیست). اگر زندگی در طول خود، سراسر رنج است، در عرض آن می‌توان شادمانی و خوش‌بختی را جست‌وجو کرد و ساخت. اگر منتظر تحقق رویاهای ناممکن بنشینیم، شاید هرگز طعم شادمانی را نچشیم. بله؛ در اولین قدم لازم است سوگواری کنیم و بپذیریم که بابانوئل هرگز نخواهد آمد و ما لاقل در زندگی فعلی‌مان از بهشت تبعید شده‌ایم، اما اگر از پوست قربانی بیرون بیاییم، مسئولیت شادمانی‌مان را به عهده خواهیم گرفت و آن‌وقت، قدر هر فرصت کوچکی را که بتواند ما را اندکی به تجربه‌ی بهشت نزدیک کند، می‌دانیم. آن وقت کینه‌توزی برای‌مان سخت خواهد شد، آزار دیگران، تعصب بیهوده و خودبرتربندی به چشم‌مان احمقانه خواهد آمد، زیرا فهمیده‌ایم که زندگی واقعاً واقعاً کوتاه است و در «گردابی چنین هایل»^۲، تنها شفقت است که زندگی را ممکن می‌کند.

و این حکمت کهن ایرانی است:

پیر ما گفت: خطا بر قلمِ صُنع نرفت

آفرین بر نظرِ پاکِ خطاپوشش باد!

حافظ

جستارهایی در باب دل‌خوشی‌های کوچکِ زندگی

رویا سواری در بالون



۱. ترجمه‌ی احمد پوری

۲. از حافظ است.

نیازمند تولید جامعه هستیم

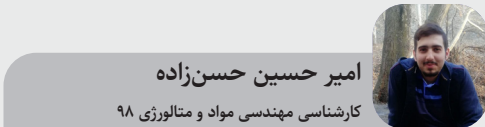
در وضعیتی به‌سر می‌بریم که زندگی روزمره، عادی بودنش را از دست داده است. آدم‌ها از موقعیت عادی که بیرون می‌آیند، مغز و ذهن‌شان فعال می‌شود. وقتی انسان با مسئله‌ای درگیر می‌شود، برای فهم آن مسئله، پیدا کردن راه درست مواجهه با آن و درنهایت شاید حل آن، قوای عاطفی و شناختی‌اش را به‌کار می‌گیرد. کارل رایموندپوپر در «زندگی سراسر حل‌مسله است»، می‌نویسد نه‌تنها آدم‌ها بلکه جانوران، گیاهان و حتی آمیب‌ها، کوچک‌ترین ذره هستی هم برای تداوم حیات خود تقلا می‌کنند و دست به مخاطره می‌زنند. پوپر اساساً ویژگی حیات را همین می‌داند.

انسان‌شناسان نشان داده‌اند، جانوران هم فرهنگ و عواطف دارند و یادگیری در بین آنها وجود دارد؛ به‌ویژه میمون‌ها. آنها هم وقتی در موقعیت دشوار زیستی و بحران قرار می‌گیرند، با مسئله زندگی روبه‌رو شده و برای حل آن تقلا می‌کنند. در کتاب «گفت‌وگوهایی درباره فرهنگ» (مجموعه مصاحبه‌های مجله علوم انسانی فرانسه با انسان‌شناسان)، می‌خوانیم که جانوران فرهنگ دارند. حتی امروزه دانشمندان از فرهنگ گیاهان می‌گویند. درباره درختان ثابت شده، رابطه مادر و فرزندی دارند. درخت‌های کوچک‌تر وقتی دچار مشکل می‌شوند، از ریشه‌های درخت مادر تغذیه می‌کنند و درخت مادر از فرزندان‌ش مراقبت می‌کند. ادامه این گفت‌وگو با نعمت‌الله فاضلی درباره مسئله زندگی در ایران معاصر از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده در وب‌سایت هم‌میهن قابل مطالعه است.



لزوم بی‌طرفی دولت در برابر جامعه

در گفت‌وگو با دکتر سینیایی مطرح شد



امیر حسین حسن‌زاده

کارشناسی مهندسی مواد و متالورژی ۹۸

پیش‌مصاحبه: پس از حدود سه‌ماه از فوت خانم مهسا امینی، هم‌چنان ابهام‌هایی نسبت به ابعاد مختلف جنبش برخاسته از این اتفاق ناگوار مطرح است. اعتراضات نسبت به نفس این اتفاق، سیاست‌گذاری‌ها و نهادهای دخیل آغاز شد و به مرور زمان گستره‌ی اعتراضات در ابعاد مختلف سیاسی و اجتماعی گسترش یافت. جو حاکم بر جامعه نیز قبل و بعد از اعتراضات کاملاً شکل متفاوتی به خود گرفت. در پی این تحولات، سوالات متعددی در اذهان عمومی شکل گرفته است. از صاحب‌نظران سیاسی در جوامع دانشگاهی انتظار می‌رود در این برهه‌ی حساس در پی ابهام‌زدایی باشند. در مصاحبه‌ی پیش‌رو جناب آقای دکتر وحید سینیایی، عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، به سوالات دانشجویان درباره‌ی ابعاد مختلف این ماجرا پاسخ دادند.

طی چند ماه اخیر پس از فوت خانم مهسا امینی شاهد واکنش جامعه به این اتفاق در فضای حقیقی و مجازی بودیم. پس از کمی کنکاش در شعارها و اشعار معترضان، این‌طور به‌نظر می‌رسد که خواسته‌ی اصلی آن‌ها تغییرات ساختاری در نهاد حاکمیت باشد. چه مقدار با این گزاره به‌عنوان خواسته‌ی اصلی معترضان موافق هستید؟ و از نظر شما به چه میزان می‌توان به این خواسته اعتبار داد و به آن توجه کرد؟

قبل از پاسخ به پرسش شما باید برخی مفاهیم مندرج در این سوال را تدقیق کرد. تغییرات ساختاری در نهاد حاکمیت به‌عنوان خواسته‌ی معترضان تا حدی مبهم هست. معترضان یک جمع هماهنگ و دارای اهداف و خواسته‌های مشخص، جزئی و منسجم نیستند؛ هرچند در اعتراض به وضع موجود تا حدود زیادی اتفاق‌نظر دارند. طبیعتاً نارضایتی و اعتراض اجتماعی در جامعه‌ی ما وجود دارد و هیچ‌کس نمی‌تواند منکر وجود آن شود، اما درباره‌ی این‌که معترضان چه خواسته‌هایی دارند و این خواسته‌ها چه عرصه‌هایی را در بر می‌گیرد، اختلاف‌نظر وجود دارد. از آن‌جا که یکی از ویژگی‌های اعتراضات اخیر نبود سازمان‌یافتگی و نبود رهبر یا سخن‌گو است و تا کنون هم مطالعه‌ی میدانی و پیمایشی در این ارتباط صورت نگرفته، صحبت درباره‌ی این‌که دقیقاً خواسته‌های معترضان چه هست، مقداری مشکل است؛ اما قطعاً به‌طور کلی می‌توانیم بگوییم آن‌ها خواهان دسته‌ای از تغییرات هستند. ابهام از جایی آغاز می‌شود که سطوح تغییرات می‌تواند خیلی متعدد و متنوع باشد. تغییر از سطح فرد و مقامات سیاسی آغاز می‌شود و تا تغییر در رویه‌ها، فرآیندها و قوانین و نهاد می‌تواند وجود داشته باشد و البته در بالاترین مرتبه‌ی تغییرات می‌تواند متوجه ساختار و ابرساختار شود. بنابراین به‌طور کلی از طیفی از تغییرات و خواسته‌ها می‌توان سخن گفت، ولی این‌که کدام وجه از تغییرات ساختاری وزن بیش‌تری دارد و غلبه دارد منوط به یک بررسی و پیمایش است.

همان‌طور که خودتان هم فرمودید و نظر برخی از کارشناسان هم بوده، یک ایده‌ی منسجم، یک سخن‌گو یا یک فرد شناخته‌شده از نظر فکری که خواسته‌ها را تئوریزه کند، در میان معترضان وجود ندارد. این را چه‌طور می‌توان تحلیل کرد؟

همان‌طور که گفتم بخشی از دلایل وجود این وضعیت به وجود طیفی از خواسته‌ها و مطالبات و فقدان رهبری یا سخن‌گویی در میان معترضان بازمی‌گردد. البته می‌شود از یک معدل کلی از خواسته‌ها و انتظارات سخن گفت. مثلاً در مجموع می‌توان گفت معترضان خواستار سبک زندگی متفاوتی نسبت به سبک رسمی و مطلوب نظام هستند. آن‌ها می‌خواهند سبک زندگی آن‌ها به رسمیت شناخته شود؛ یا می‌خواهند مجموعه‌ای از چارچوب‌ها و محدودیت‌ها از میان برداشته شود. ولی بخش دیگری از دلایل، وجود این وضعیت به «ابهام» ذاتی و تا حدی عمدی موجود در این نوع کنش‌ها و تحرکات باز می‌گردد. اساساً وقتی یک حرکت اعتراضی به راه می‌افتد به‌طور طبیعی در مرحله‌ای که هنوز به اهدافش نرسیده یا در مرحله‌ی اقدامات سلبی‌ست، ترجیح داده می‌شود که فضا خیلی شفاف نباشد. چون شفافیت موجب افتراق و

دودستگی نیروها می‌شود. بنابراین بخشی از وجود ابهام و کدر بودن در این‌گونه حرکت‌های اجتماعی طبیعی‌ست. در همه‌جا وقتی یک حرکت اجتماعی در مرحله‌ی کنش‌های سلبی‌ست، اهداف کلی را مطرح می‌کنند. چون وارد شدن به جزئیات باعث اختلافات می‌شود. به‌خاطر همین هم هست که وقتی حرکت‌های اجتماعی به موفقیت می‌رسند تازه اختلافات بین خود معترضان یا انقلابیون آغاز می‌شود. چون در مرحله‌ی قبل ابهام وجود داشته و همه توافق کرده بودند که این ابهام تداوم داشته باشد تا به اهداف کلی رسیده شود و سپس درباره موضوعات محل اختلاف صحبت و گفت‌وگو شود.

آیا اعتراضات اخیر را ناشی از فرهنگ‌سازی رسانه‌ای خارج از کشور می‌دانید یا ما شاهد شکل‌گیری نگاه جدیدی در طرح مطالبات مدنی هستیم؟

این‌که کشورها یا رسانه‌های خارجی پی‌گیر منافع خود هستند، یافته و کشف بدیع و جدیدی نیست. اما اگر اعتراضات به رسانه‌های خارجی منتسب شود به‌نظر من هم خطرناک و هم نشان‌دهنده‌ی ضعف و شکنندگی داخل است. چون اگر رسانه‌های خارجی از این توانایی برخوردار باشند که برای حدود سه‌ماه در بیش از صد شهر، جامعه را در التهاب نگه دارند، باید خیلی احساس خطر کرد و نگران شد. اگر این‌طور باشد از سویی نشان‌دهنده‌ی توانایی آن‌ها در راه انداختن تحرکات اجتماعی و کارگردانی آن است و از سوی دیگر از ناتوانی رسانه‌های داخلی حکایت می‌کند. یعنی صداوسیما با دهه‌ها شبکه که در سطح استانی و ملی دارد در مقابل چند رسانه‌ی خارجی قافیه را باخته است. به نظر من منشأ اصلی این اعتراضات به داخل برمی‌گردد. وقتی نهادهای حکومتی از وجود حدود ۸۵ درصد نارضایتی خبر می‌دهند، این نارضایتی می‌تواند در شرایطی به اعتراض هم منجر شود. بنابراین به‌جای فرافکتی و انتساب اعتراضات به خارج بهتر است که منابع ایجادکننده‌ی نارضایتی شناسایی شود و برای رفع مشکلاتی که به اعتراضات منجر شده فکری شود. گره‌زدن نارضایتی و اعتراض‌ها به جریان‌ات خارجی کمکی به رفع آن‌ها نخواهد کرد.

مشهود است که تعداد قابل توجهی از جامعه‌ی معترضان را دختران و پسران جوان و نوجوان تشکیل می‌دهند. چرا حکومت در برقراری ارتباط با این بخش از جامعه خود چندان موفق نیست؟

تغییر و تحولاتی که در دهه‌های اخیر در سطح جهانی اتفاق افتاده جامعه‌ی ما را نیز کاملاً متأثر کرده و باعث شکل‌گیری ارزش‌ها و مطالبات نسلی در ایران شده است. جهانی‌شدن،

گسترش ارتباطات و شبکه‌های اجتماعی از آن جمله‌اند. کرونا برای مدتی ارتباط دانش‌آموزان و دانشجویان را با نهادهای رسمی آموزش و چارچوب‌های آن‌ها به حداقل رساند. در این مدت نوجوانان در درون خانواده‌ها و در یک آزادی کامل از طریق فضای مجازی از جمله به امر آموزش اشتغال داشتند. این‌ها به دگرگونی‌های فرهنگی و نسلی کمک کرد. البته همیشه بین والدین با فرزندان تفاوت‌های ارزشی و فکری وجود داشته است. در سال‌های انقلاب ۵۷ نیز می‌توانستیم این شکاف نسلی را ببینیم. بنابراین وجود تفاوت، امر عجیبی نیست. مسئله‌ی اصلی از جایی آغاز می‌شود که دگرگونی در جامعه رخ می‌دهد اما در سطح حکومت این دگرگونی‌ها درک نمی‌شود و تغییراتی متناسب با آن‌ها دیده نمی‌شود. در دنیای امروز، این دولت‌ها هستند که به‌تبع جامعه، انعطاف به خرج داده و خودشان را اصلاح می‌کنند. البته حکومت‌ها با توجه به سرشت خود تلاش می‌کنند ارزش‌های خود را بازتولید کنند و دست به بازجامعه‌پذیری بزنند. آن‌ها بسته به این‌که چه میزان کارآمد یا توانمند باشند به نتایج متفاوتی می‌رسند.

دوگانگی و بحران آن‌جا بروز می‌کند که تغییرات فقط در یک سوی این رابطه اتفاق می‌افتد و در سوی دیگر یک نوع مقاومت و تصلب دیده می‌شود. درحالی‌که ساختار حاکم هم باید تغییرات را پذیرا باشد و سعی کند خودش را بازسازی و با خواسته‌های جامعه هماهنگ کند. این خواسته‌ها به‌ویژه در مراحل اولیه‌ی شکل‌گیری‌شان رادیکال نبود. اتفاقاً از مسائل غیرسیاسی شروع شد. جوانان و نوجوانان به اقتضای سن‌شان نیازمند شادی، بازی و زندگی مفرح هستند ولی با همین خواسته‌های کوچک تحت عنوان بی‌بندوباری، بی‌قیدی یا تهاجم فرهنگی مقابله شد. شاید به راحتی بتوانند این‌ها را جمع کنند اما از لحاظ روانی جوانان را دچار فشارهای روحی می‌کنند. وقتی آزادی‌های اجتماعی و فردی معمولی را برنمی‌تابید باید انتظار داشته باشید که با یک بهانه با درخواست‌های شدیدتر مواجه شوید. مشکل از جایی به بحران تبدیل می‌شود که نه‌تنها خواسته‌های جوانان به رسمیت شناخته نمی‌شود بلکه شنیده هم نمی‌شود و گاه با شدیدترین روش‌ها با آن‌ها مقابله می‌شود. جوان وقتی امید و چشم‌اندازی برای دریافت پاسخ مثبت به انتظارات خود نمی‌یابد، از پی‌گیری متعارف و مجاری رسمی دست می‌شوید و این منجر به تعارض و برخورد می‌شود.

اساساً شما حکومت را به چه میزان مداخله‌گر می‌پندارید؟ از این منظور که دامنه‌ی اقدامات و سیاست‌گذاری‌های خودش را تا چه سطحی از تصمیمات فرد در جامعه و زندگی شخصی خود گسترش داده است؟

یکی از بحث‌های مهم در رابطه با دولت و جامعه این است که دولت تا چه میزان مجاز به مداخله در جامعه است. حریم و عرصه خصوصی مردم کجاست که دولت نباید در آن مداخله کند؟ دولت‌ها بسته به سرشت خود این حریم و عرصه را منقبض یا منبسط می‌کنند. یک جریان در ایران وجود دارد که برای خودش این حق را قائل است که تا خصوصی‌ترین عرصه‌های زندگی مردم هم مداخله کند. این میزان از مداخله‌گری در عرصه‌های خصوصی زندگی قطعاً با مقاومت روبه‌رو می‌شود. به‌طور مثال در حوزه‌ی جمعیت، خیلی از کشورهای جهان به اشکال مختلف، فرزندآوری را تشویق می‌کنند. این سیاست‌ها عمدتاً تشویقی‌ست اما آیا اگر کسی نخواهد از الگوی موردنظر دولت تبعیت کند و روش دیگری را پیشه کند به خواسته‌ی او احترام گذاشته می‌شود؟ حال آن‌که گاه دیده می‌شود در قوانین ما برای این افراد محدودیت‌ها و مجازات‌هایی پیش‌بینی شده است. دولت به‌طور کلی نباید خود را حامی یک دیدگاه و روش خاص بداند. شهروندان باید احساس بکنند که حکومت موضع بی‌طرفانه‌ای نسبت به آن‌ها دارد و در اختلافات ارزشی آن‌ها حداقل از لحاظ حقوقی جانب خاصی را نمی‌گیرد. اگر جز این باشد آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بی‌معنا می‌شود.

اگر حکومت به صورت اجبارآمیزی در همه‌ی زمینه‌ها از جمله عرصه‌ی خصوصی در صدد تحمیل ارزش‌ها و مواضع خود باشد، نقش بی‌طرفی و داوری حکومت زیر سوال می‌رود و در نهایت منزلت و جایگاه دولت به‌عنوان نهادی که می‌خواهد همه‌ی شهروندان خود را تحت پوشش قرار دهد مخدوش می‌شود. در چنین حالتی احتمال می‌رود بخشی از شهروندان به این نتیجه برسند که دولت علیه آن‌هاست و این به صفا‌آرایی میان دولت و بخش‌هایی از جامعه منجر شود.

آینده‌ی شرایط سیاسی و اعتراضات در ایران را چه‌طور پیش‌بینی می‌کنید؟

منابع نارضایتی در جامعه به‌وضوح وجود دارد اما این‌که در آینده دوباره منجر به ایجاد اعتراض شود یا نه کاملاً بستگی به رفتار دولت دارد. این‌که با درک این نارضایتی‌ها و فشارهای معیشتی که بر مردم وارد می‌شود دیگر نمک بر زخم آن‌ها نپاشند. سخنان تحریک‌وتحقیرآمیز به زبان نیاورند. این جوانان مثل فرزندان ما هستند. با تهدید، تحریک و تحقیر نه‌تنها مشکلی حل نمی‌شود بلکه بر حجم نارضایتی‌ها افزوده می‌شود. رفع مشکلات اقتصادی و معیشتی زمان‌بر است اما در برخی عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی می‌شود در کوتاه‌مدت اقداماتی انجام داد. مثلاً حق اعتراض به رسمیت شناخته شود. نمی‌شود که از یک‌طرف بین اعتراض و اغتشاش تفاوت قائل شویم اما اگر کسی در فضای مجازی فعالیتی کرد یا تویییتی زد بازداشت و به‌عنوان عوامل اغتشاشات با او برخورد کنیم. این‌جا حرف و عمل هم‌خوانی ندارند. یا مثلاً همین که همیشه گفته‌اند مکان‌هایی را می‌خواهند برای اعتراض در نظر بگیرند تا مردم آزادانه تجمع کنند و حرف خود را بزنند؛ خوب به‌عنوان نمونه چند مکان ایجاد بکنند. این اقدامات در کوتاه‌مدت می‌تواند عملی می‌شوند.

در سیاست خارجی می‌توان اصلاحاتی انجام داد که به‌سرعت تأثیر خود را روی نرخ ارز و تورم بگذارد. یک تغییر موضع کوچک در این حوزه بسیار موثر خواهد بود. دولت نسبت به جامعه موضع بی‌طرف اتخاذ کند و این‌گونه تصور نشود که یک قشری از جامعه یا طبقه‌ی خاصی، شهروندان درجه‌یک هستند. انتخابات به دور از نظارت‌های سخت‌گیرانه انجام شود. وقتی مردم ببینند نمایندگانی که در مجلس هستند خواسته‌های آن‌ها را دنبال می‌کنند طبیعتاً مطالبات خود را با آن‌ها به‌عنوان سخن‌گویان خود در میان می‌گذارند. اگر این نوع کارها انجام شود فکر می‌کنم حتی اگر منابع نارضایتی نیز وجود داشته باشد، به شکل التهاب اجتماعی بروز نمی‌کنند و در نتیجه می‌توان اعتراضات موجود را مدیریت و رفع کرد. ولی اگر این اقدامات نه‌تنها صورت نگیرد بلکه رفتاری انجام شود که گویی در یک نبرد فاتح شده‌اند؛ این‌بار در موقعیتی دیگر و به بهانه‌ای دیگر اعتراضات سرباز خواهد کرد. این‌بار حتی می‌تواند سطح اعتراض متفاوت باشد. امیدوارم عقلانیتی وجود داشته باشد که با در پیش گرفتن اصلاحات کوتاه‌مدت در حوزه‌هایی که امکان‌ش وجود دارد پالس‌های مثبتی به جامعه داده شود تا این نارضایتی‌ها بار دیگر به اعتراضاتی مشابه آن‌چه تا کنون روی داده است منجر نشود.

از صبح چهارشنبه ۱۴دی‌ماه، اخبار و اطلاعات بسته‌وگریخته‌ای درباره صدور حکم آزادی به‌قید وثیقه برای ترانه علیدوستی در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده بود؛ اخباری مبنی بر اینکه در صورت تامین و تایید وثیقه پیشنهادی، این بازیگر معروف آزاد خواهد شد. درحالی‌که گفته‌هایی مبنی بر ایجاد امکان آزادی به‌شرط وثیقه برای ترانه علیدوستی مطرح بود، نادره حکیم الهی، مادر ترانه هم این موضوع را به‌صورت تلویحی تایید کرد. اما دقایقی بعد با انتشار یک استوری در اینستاگرام، خبر آزادی این بازیگر را اعلام کرد. زهرا مینویی، وکیل ترانه علیدوستی ضمن تایید خبر آزادی او گفت: «برای آزادی ترانه، یک‌میلیارد تومان قرار وثیقه تعیین شده است». ادامه این یادداشت از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده در وب‌سایت هم‌میهن قابل مطالعه است.



هنگامه الهی‌فرد

کارشناسی حقوق ۹۷

درست برعکس شادمانی‌های لحظه‌ای، تنهایی و احساس افسردگی دوره‌ای هرگز در زمره‌ی احساساتی نبوده‌اند که تمایلی به بروز آن‌ها داشته باشم؛ هرچند که اغلب هم به‌دنبال هم تجربه می‌شدند. همیشه این‌طور بود که بعد از دو یا سه ساعت وقت‌گذرانی شبانه با دوستان قدیمی و دور دور کردن‌های بی‌مقصد که پر از شور زندگی بود و من را از همه‌ی غم‌وغصه‌هایم دور می‌کرد، به‌محض این‌که پایم به خانه می‌رسید، باطری خالی می‌کردم. لباس‌هایم را نصفه‌ونیمه عوض می‌کردم و می‌رفتم بین دو درِ کم‌دیواری روی زمین سرد می‌نشستم و عکس‌های گروهی آن شب را نگاه می‌کردم، یا این‌که تا گردن زیر پتو می‌خزیدم و آن‌قدر به سقف خیره می‌شدم و فکر و خیال می‌کردم که دست آخر در همان وضعیت گریه‌ام می‌گرفت و اشک‌هایم از دو طرف توی گوش‌هایم سرازیر می‌شد.

راستش کسی هم نمی‌فهمید، مگر آن‌که عودی روشن می‌کردم یا صدای آهنگم کمی بالا می‌رفت. آن‌وقت بود که مامان می‌آمد و با طنازی تلاش می‌کرد از من حرف بکشد که بگویم چه شده و چرا دمقم. گاهی هم خواهرم را برای این کار اجیر می‌کرد. خب بالاخره وظیفه‌ی خطیری بود. اما حقیقتاً برای خودم هم عجیب است که چه‌طور هرگز موفق نشدند حتی یک کلمه از زیر زبانم بیرون بکشند.

من عادت‌ی به به‌اشتراک‌گذاری تجربه‌های شخصی‌ام نداشتم، علی‌الخصوص تجربه‌های احساسی. البته نه این‌که نمی‌خواستم، در اصل نمی‌توانستم. بیان کلمات برایم سنگین بود. می‌توانستم صفحه‌ها درباره‌ی بستنی‌قیفی‌خوردن در سرمای زمستان و تماشای شهر از بام مشهد بنویسم، اما نمی‌توانستم از روی همان متن برای کسی بخوانم. می‌توانستم از برنامه‌ریزی‌های بچگانه برای سفرهای مجردی شمال و جنوب‌مان نمایش‌نامه دریاورم، اما بازگو کردن، هرگز. من حتی با متن آهنگ‌هایی که



مهتاب موسوی

علوم و مهندسی محیط‌زیست ۹۸

نمی‌دانم از کجا به بعد و از چه اتفاقی؛ اما دیگر آن آدم سابق نبودم یا شاید هم همیشه همین بودم فقط کمی دیر متوجه شدم که چه هستم!

گاهی ناتوانی و بی‌حوصلگی زیادی در توصیف ماجراها و اتفاقات برای دیگران، در خودم حس می‌کنم و در نهایت به دو حالت می‌رسم و آن‌چه که از دهنم بیرون می‌آید جملاتی‌ست مانند: این‌قدر بد بود که نمی‌خواهم راجع‌بهش صحبت کنم یا نمی‌دانی چه‌قدر هیجان‌انگیز و جالب بود، کاش می‌توانستم دقیقاً بگویم و حس خوبش را به اشتراک بگذارم. وقتی ناامیدی از انتقال دل‌خواهم از آن‌چه که بر من گذشته، در درونم سر بر می‌دارد کلمات را محدود و جملاتم را تمام می‌کنم....

حال تصور کنید که من درخواست نوشتن جستاری در باب لذت‌های کوچک زندگی‌ام را با شوق اجابت کردم اما



نیلوفر قانّی

کارشناسی فقه و مبانی حقوق اسلامی ۹۸

نوشتن درباره‌ی لذت‌های کوچک روزمره سخت است. چون طوری با زندگی گره خورده‌اند که جداکردن‌شان از بافت زندگی و نگاه کردن به آن‌ها به‌عنوان لذت، کار سخت و عجیبی خواهد بود یا حداقل من، در مورد پیاده‌روی چنین احساسی دارم. چون من برای رفتن به دانشکده، محل کار، کتاب‌خانه و کافه فقط پاهایم را دارم و دوست‌داشتن پدیده‌ها و اتفاقات وقتی تنها راهی هستند که در پیش رو داری، چندان کار بزرگی به‌نظر نمی‌رسد. اما از طرفی متوجه این واقعیت هستم که پس از تمام‌شدن روز و تنهاشدن با خودم، اولین کاری که دلم می‌خواهد انجام دهم پیاده‌روی‌ست؛ پیاده‌روی طولانی و بدون هدف، البته تا جایی که پاهایم اجازه بدهند.

از صبح چهارشنبه ۱۴دی‌ماه، اخبار و اطلاعات بسته‌وگریخته‌ای درباره صدور حکم آزادی به‌قید وثیقه برای ترانه علیدوستی در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده بود؛ اخباری مبنی بر اینکه در صورت تامین و تایید وثیقه پیشنهادی، این بازیگر معروف آزاد خواهد شد. درحالی‌که گفته‌هایی مبنی بر ایجاد امکان آزادی به‌شرط وثیقه برای ترانه علیدوستی مطرح بود، نادره حکیم الهی، مادر ترانه هم این موضوع را به‌صورت تلویحی تایید کرد. اما دقایقی بعد با انتشار یک استوری در اینستاگرام، خبر آزادی این بازیگر را اعلام کرد. زهرا مینویی، وکیل ترانه علیدوستی ضمن تایید خبر آزادی او گفت: «برای آزادی ترانه، یک‌میلیارد تومان قرار وثیقه تعیین شده است». ادامه این یادداشت از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده در وب‌سایت هم‌میهن قابل مطالعه است.

نامه‌هایی به دوستِ خیالی

از هیچ‌کس تا «هیچ‌کس»

بود برداشتم و دوباره به زیر پتو خزیدم. هم‌چنان به آن هیچ‌کس بی‌نام‌ونشان و قدرشناسی‌ام فکر می‌کردم و خجالت می‌کشیدم. خاطرات کمی از دوستِ خیالی‌ام در ذهنم مانده بود ولی اصل دوستی‌مان را به‌وضوح به‌یاد می‌آوردم. انگار هم‌چنان که بزرگ شده بودم، به یک‌باره از دوست خیالی‌ام هم فاصله گرفتم. مثل این‌که خانه‌اش را عوض کرده باشد، یا به شهر دیگری نقل مکان کرده باشد. من هم به‌راحتی نبود او را پذیرفته بودم و سنگینی بار کلمات ناگفته را به جان خریده بودم. اما تمام آن روزهایی که من بابت ناتوانی‌ام در بیان کلمات، خودم را سرزنش می‌کردم، هیچ‌کس بی‌نام‌ونشان من آماده‌ی شنیدن بود. او بود، حتی منتظر بود و من فراموشش کرده بودم. اما حالا وقت جبران بود. باید با دوستِ خیالی‌ام تجدید دیدار می‌کردم. باید بابت تمام این سال‌ها که فراموشش کرده بودم از او عذرخواهی می‌کردم تا شاید دوباره با من دوست شود و من را بشنود. حتی اگر خانه‌اش را عوض کرده باشد، نامه‌هایم حتماً به دستش خواهند رسید.

من آن‌شب برای دوستی که سال‌ها فراموشش کرده بودم عمیقاً احساس دل‌تنگی داشتم و نامه، تنها راه زنده‌کردن دوستی‌مان بود. قالب ارتباطی بی‌نقصی که غم‌وشادی‌هایم را زنده نگه می‌داشت و تنهایی‌ام را قابل تحمل می‌کرد. شاید دیگر لازم نمی‌بود که بین دو درِ کم‌دیواری کز کنم، یا ساعت‌ها به سقف اتاقم خیره شوم. شاید زنده‌کردن دوستِ خیالی بی‌نام‌ونشان عزیزم و نامه‌نوشتن به او، همان نیرویی باشد که باطری روحم را سریع‌تر از خواب و گریه و انزوا پر کند. من آن شب، وابستگی‌ام به حضور دوستِ خالی دوران کودکی‌ام را در صفحات کاهی خالی مقابل چشمم دیدم. هم‌چنان که به جلد پارچه‌ای دفترچه‌ی منتخبم خیره شده بودم، حس می‌کردم دارد دیر می‌شود. با روان‌نویسی آبی تیره در اولین صفحه نوشتم: «نامه‌هایی به هیچ‌کس عزیزم»

دوستِ خیالی من اسم نداشت. یک‌چورهایی خجالت کشیدم بگویم در کودکی با کسی حرف می‌زدم ولی هیچ‌وقت صدایش نکردم. خب البته او هم من را صدا نمی‌کرد. اصلاً مگر ما در مکالمات روزمره‌مان چندبار هم‌دیگر را صدا می‌زنیم؟ اسم نداشت خب دیگر. شاید هم در آن‌زمان نمی‌دانستم که هر دوستی باید اسمی داشته باشد. با همه‌ی این‌ها، درست است که دوستِ خیالی من اسم نداشت اما چیزی داشت که برتری ویژه‌ای نسبت به همه‌ی دوستانم به او می‌داد: او برای شنیدن من نیازی به شنیدن کلمات نداشت.

جریان آن‌روز خیلی ذهنم را درگیر کرد. آن‌شب دوباره تا گردن زیر پتو خزیدم و به سقف خیره شدم و فکر و خیال کردم. چه شد که دیگر خبری از دوستِ خیالی بی‌نام‌ونشان من نبود؟ واقعا چرا هیچ‌وقت بی‌نام‌بودنش برایم سوال نشد؟ یعنی یک‌زمانی، یک‌کسی در زندگی من بوده و از قضا هم نقشی مهمی در رشد روان و شخصیت من داشته، اما نه‌تنها اسمی نداشته، که علی‌رغم کمک‌های بی‌دریغش طرد هم شده؟

انیمیشن‌وار پتو را کنار زدم و رفتم از کتابخانه‌ام، از طبقه‌ای که کلکسیون دفترچه‌هایم را آن‌جا نگه می‌داشتم، دفترچه‌ای را که جلد پارچه‌ای آبی روشنی داشت و با گل‌های سفید از یک‌دستی درآمده



لذت‌هایی که فقط به‌درد خودم می‌خورند!

وسط؟ فکر نکنم....

در معاشرت‌هایی که با دوستانم داشتم متوجه شدم، لذت‌های کوچک زندگی من برخاسته از توجه‌به عناصری‌ست که در کانون توجه اکثریت نیست. این‌که هر روز از دیدن شاخه‌های عاری از برگ اما سرشار از زیبایی درختان نارون حاشیه‌ی پارک‌ملت لبریز از ذوق می‌شوم شاید برای دیگران خیلی ملموس نباشد اما من را تا مرز قربان‌صدقه‌رفتن می‌برد؛ بله؛ قربان صدقه‌ی قامت سپیدارها و شاخه‌های ظریف نارون که در زمستان بیش از پیش به چشم می‌آیند و انرژی صبح‌گاهی هر روز من، قبل از رفتن به دانشگاه، با دقت در زیبایی آن‌ها تامین می‌شود. این‌که بگویم ما آدم‌ها غالباً حوصله‌سربر و ناامیدکننده‌ایم شاید درست و خردمندانه به‌نظر نرسد اما می‌تواند تجربه‌ی زیسته‌ای باشد که توجه و تمرکز من را به سمت محیط و سایر موجودات زنده کشانده است. درواقع حس می‌کنم هم‌راه‌شدن و دنبال‌کردن جریان زلال حیاتی که در تکتک عناصر پیرامون‌مان متجلی‌ست، فرصت زندگی بیش‌تر، لذت‌های ریز و درشت و دلیلی برای ادامه‌دادن را در اختیارمان قرار می‌دهد.

نمی‌دانم که چه‌طور پیش خواهد رفت.

همیشه گفته شده که اهداف‌تان را به اهداف کوچک‌تر تقسیم کنید تا دست‌یابی به آن‌ها ممکن‌تر و آسان‌تر شود. این را می‌توانم در موضوع این جستار ببینم. شاید اگر قرار بود در مورد بزرگ‌ترین لذت زندگی‌ام بنویسم هرگز قبول نمی‌کردم چراکه در شناخت و دست‌یابی آن موفق نبودم.

اما فکر می‌کنم لذت‌های کوچک زندگی‌ام همان اتفاق‌های ساده‌ای‌ست که باعث می‌شوند لبخندهای کوتاهم بیش‌تر شوند، لذت‌هایی که قدرت پیش‌بردن زندگی را در من تقویت می‌کنند، همان‌هایی که فقط مال خودم هستند و احتمالاً به‌درد کسی نمی‌خورند....

بخش قابل‌توجهی از رسیدن به لذت‌های کوچک زندگی‌ام را مرهون رشته تحصیلی‌ام هستم که مانند آدمی عمل کرد که چراغ‌دستی گم شده‌ام را از ته یک انباری بیرون کشید و به دستم داد. دیگر غبارروبی و استفاده از آن گم‌شده برعهده‌ی خودم است که گاهی به‌علت فراموشی، در زندگی به تاریکی‌هایی می‌رسم. از این قسمت یا همه‌چی جالب می‌شود یا بی‌معنی! حد

تا آن‌جا که پاهایم اجازه دهند

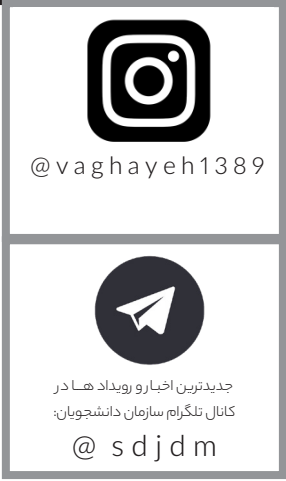
تندتند راه بروم تا از سایه‌ام و غم‌هایم جلو بزنم.

من فکر می‌کنم همان‌طور که درخت‌ها قد می‌کشند و سبز می‌شوند، آدم‌ها برای سبز شدن باید قدم بزنند. با قدم‌زدن می‌توانی بخشی زنده از شهری باشی که آن را متعلق به خودت می‌دانی. با پاهایت خیابان را کشف می‌کنی و خاطره‌ی مخصوص خودت را می‌سازی. مهم نیست که چندهزار نفر آدم در آن خیابان راه رفته‌اند. از این لحظه به بعد آن‌جا برای تو خواهد بود.

واقعیت این است که این اواخر دلم برای لذتِ کوچکِ زندگی‌ام خیلی تنگ شده. برای کثیف‌شدن کفش‌هایم، برای آلارم موفقیت روزانه برنامه‌ی قدم‌شمار و برای همه‌چیزهایی که در یک پیاده‌روی ساده و معمولی اتفاق می‌افتادند و لذتی که دل‌تنگش شوی، احتمالاً تا حد زیادی به عمق زندگی‌ات وارد شده است؛ هرچند که کوچک و روزمره باشد.

دعوی ذهنی طولانی با عزیزترین‌های زندگی‌ام و کنار آمدن با آن‌ها در انتهای مسیر.

می‌توانم بایستم پشت شیشه‌ی گالری پیانو و نگاهم بین قشنگ‌ترین پیانوی مغازه و انگشت‌هایم در رفت‌وآمد باشد و بعد آن‌قدر پیاده راه بروم و در ذهنم زندگی دیگری را تصور کنم که من در آن پایانست خوبی خواهم بود تا بالاخره در یک نقطه آرام بگیرم و رویایم در من و پاهایم تنه‌شین شود. می‌توانم امیلی پولن باشم با آل‌استارهای قرمز و قدم‌هایی که زندگی را خلق می‌کنند؛ بی‌آن‌که مهم باشد مشهد و پاریس، کجای نقشه‌ی جهان‌اند. می‌توانم معلم ادبیات مغموم شب‌های روشن باشم و همین‌طور که برای خودم شعر محمد مختاری را زمزمه می‌کنم که «آن‌ها کجایند که می‌آمدند و می‌رفتند/ و افسانه خیابان‌ها می‌شدند؛



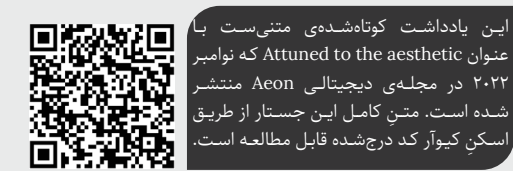
صاحب امتیاز: سازمان دانشجویان جهاددانشگاهی خراسان رضوی
مدیرمسئول: محمدسجاد کاشانی
سردبیر: شادی اسعدی
مشاور فرهنگی: دکتر احمدرضا اصغریور ماسوله
نشانی نشریه: مشهد، میدان آزادی، پردیس دانشگاه فردوسی، سازمان مرکزی جهاددانشگاهی خراسان رضوی، ساختمان معاونت فرهنگی
صفحه‌آرا: زهرا مقدسیان، طراح جلد: نادیا نادری
وب‌سایت: sdjdm.ir
ایمیل: vaghayemag.sdjdm@gmail.com
شماره تماس: ۰۹۱۵۸۱۹۹۵۷۶

همکاران این شماره: هنگامه الهی‌فرد، مهتاب موسوی، نیلوفر قاآنی، امیرحسین ظهوریان، مهدی عارفیان و امیرحسین حسن‌زاده

باتشکر از: دکتر وحید سینیایی و سرکار خانم رویا یداللهی

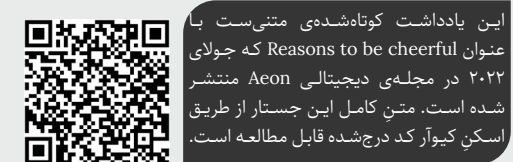
چیزی فراتر از اهداف شخصی و کاربردی‌ست، حتی زمانی‌که فردی زندگی بدی دارد نیز قابل استناد است. البته شکی نیست که گاهی‌اوقات شرایط برای گشتن به دنبال چیزهای زیبا اصلاً مناسب نیست. ترجیح می‌دهیم جراح اتاق عمل حواسش به زیبایی‌های درون بدن ما پرت نشود! با این حال، بی‌تعلقی ارزش زیبایی‌شناسانه باعث می‌شود حتی وقتی نامیدی بر ما غلبه کرده و در حین مواجهه با مشکلات شخصی‌مان به آن رو بیاوریم. در حال حاضر، اندیشمندان مختلف بر سر این که آیا افسردگی باعث می‌شود فردی متوجه زیبایی‌ها نشود یا نه اختلاف نظر دارند اما تاسیا اسکراتون فیلسوف به درستی استدلال کرده است که شاید فرد افسرده نتواند از روزهای آفتابی زیبا لذت ببرد اما کاملاً ویژگی‌های گوتیک طبیعت را در می‌یابد؛ ویژگی‌هایی که شبیه به ویژگی‌های خود فردند و در عین حال آن‌ها را نمایان می‌کنند و ارزش‌شان را بالا می‌برند.

ایده‌هایی که موضوع‌شان این است که ارزش زیبایی‌شناسانه باعث می‌شود دنیا ارزش زندگی‌کردن داشته باشد و در واقع کسی زندگی خوبی دارد که هدفش رسیدن و بازتاب‌کردن زیبایی باشد، تشکیل‌دهنده‌ی فلسفه‌ای از زندگی به نام زیبایی‌شناسی یا «Aestheticism» اند. حتماً نباید هنرمند باشیم تا زیبایی را درک کنیم. هرکس که به زیبایی‌های جهان توجه کند و حس خود از آن را، چه با آفرینش اثری و چه با به اشتراک‌ گذاشتن آن با دیگران، بازتاب کند، می‌تواند رسماً خود را پیرو مکتب زیبایی‌شناسی بدانند. زیبایی‌شناسان در مقابل چیزی مقاومت می‌کنند که آن‌هم ارجحیت ارزش اخلاقی بر ارزش زیبایی‌شناسانه است. اعمال شر وسوسه‌مان می‌کنند که از جهان نامید شویم و آن را محکوم کنیم، اما ارزش زیبایی‌شناسانه آن را بازپس می‌گیرد. ارزش زیبایی‌شناسانه هدف غایی چیزها را -هم از طریق ویژگی‌های مشترک و هم از طریق انعکاس عمیق قوانین طبیعت- پیدا می‌کند. با آن می‌توانیم رنج و شرارت را در بستری گسترده‌تر قرار دهیم. به همین خاطر است که می‌گوییم اگر جهان را یک کل در نظر بگیریم، زیبایی‌شناسی بر دیگر چیزها ارجحیت دارد.



این یادداشت کوتاه‌شده‌ی متنی‌ست با عنوان Attuned to the aesthetic که نوامبر ۲۰۲۲ در مجله‌ی دیجیتالی Aeon منتشر شده است. متن کامل این جستار از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده قابل مطالعه است.

معروف‌ترین کتاب پیل، قدرت تفکر مثبت (۱۹۵۲)، به استفاده از قدرت نگرش در مسیر موفقیت‌های دنیوی می‌پردازد. کتاب او مخلوطی درهم و برهم و نخ‌ما از کلیشه‌ها و حکایت‌های ساختگی‌ست که از دیدگاه جدی مطالعات موردی علم‌های آن دوران ارائه شده است. با این حال، مفاهیم و توصیفات او از مشکلات ایالات متحده، ارزش توجه و بررسی دارند. پاسخ پیل به اندوه دنبال‌کنندگان تبدیل مشکلات قابل مشاهده و کمی آن‌ها، که ریشه در عدم ثبات اقتصادی و بازار شغلی درحال تغییر دارند، به مشکلات ذهنی بود. از نظر پیل، بدبختی شما به خاطر نگرش اشتباه شماست و ربطی به اخراج شما از شرکت و نبود شغل جدید ندارد. راه‌حل چیست؟ شادی. داستان شادی با داستان بدن، حالت چهره و حرکات درهم تنیده شده است. ولی به‌همان‌اندازه با داستان جوامع هم ارتباط دارد. هم‌زمان با از بین‌رفتن جوامع اولیه و شکل‌گیری دوباره‌ی آن‌ها در دنیای در حال پیشرفت صنعتی و فراصنعتی کاپیتالیستی، شادی هم‌زمان قدرت ایجاد پیوند بین انسان‌ها را به‌دست می‌آورد و از دست می‌دهد. شادی، با این‌که شاید کم‌تر مورد توجه قرار می‌گیرد، لحظه‌ای از آرامش و پشت‌گرمی برای‌مان فراهم می‌کند. فواید حیاتی آن در لحظات بحرانی خود را نشان می‌دهند. در پس فرهنگ شاد و تجاری و رنگ‌وآب ساختگی سیاست‌های‌مان، شادی ابزاری برای آزاد کردن ما از زنجیرها در مواجهه با نابودی‌ست. حتی نسخه‌ی مدرن شادی هم قدرت عاطفی‌ای مهم دارد که نیازمند توجه است. شادی به معنی امید موعودگرایان یا مثبت‌اندیشی سیاست‌مداران بی‌ارزش نیست. رسالت شادی بسیار ساده است: سپری‌کردن چند ساعت آینده، برقراری ارتباط با همسایه ...، شما نمی‌توانید بر اساس آن سیاستی بسازید ولی بدون آن نیز نمی‌توانید دنیایی به وجود آورید.



این یادداشت کوتاه‌شده‌ی متنی‌ست با عنوان Reasons to be cheerful که جولای ۲۰۲۲ در مجله‌ی دیجیتالی Aeon منتشر شده است. متن کامل این جستار از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده قابل مطالعه است.

جستاری در باب زیبایی پیروزی شامه‌ی زیبایی‌آشنا بر اخلاق‌مداری

توجه‌مان را به آن معطوف می‌داریم. این را هم اضافه کنیم که پهنه‌ی ارزش زیبایی‌شناسانه گسترده است. می‌تواند واقعاً همه‌چیز را، چه به صورت تکی و چه در ارتباط با دیگر چیزها، در خود جای دهد. به‌عنوان نمونه، تلسکوپ جیمز وب کهکشان‌هایی را به ما نشان داد که بیش از ۱۳ میلیارد سال پیش شکل گرفته و در جایی به اندازه‌ی یک ذره‌ی شن در کف دست در آسمان پهناور پنهان شده بودند. واکنش ما چه بود؟ در شگفتی به تصاویر خیره‌شده‌ی ما، و به بی‌کرانگی جهان‌مان و شکوه دست‌نیافتنی آن اندیشیدیم. اما دور نشویم. در پیرامون‌مان، ارزش زیبایی‌شناسانه همیشه در اطراف ما است. به طراوت سبزه بعد از باران بیندیشید؛ به پرواز آزادانه‌ی یک پرندۀ؛ به حالت باوقار فردی؛ به حرفی هوشمندانه و پزرافت؛ به دنباله‌ای خیال‌انگیز از ابرها؛ به بازتاب زیبای نور از پشم‌های یک گربه؛ به صدای موتوری آچارکشی‌شده؛ به اشکال هندسی دقیق موجودات میکروسکوپی. ارزش زیبایی‌شناسانه بی‌حدومرز است و همه‌چیز را در بر می‌گیرد. دقت به ارزش زیبایی‌شناسانه تنها راهی‌ست که می‌توانیم با آن کل جهان را معنادار تلقی کنیم و تایید کنیم که در جهانی نیک زندگی می‌کنیم. با این همه، شاید برخی خوانندگان این نگاه را توخالی و پوچ بیندارند. آن‌هایی که از دید مذهبی به جهان نگاه می‌کنند، معنای زندگی را در قوانین نانوشتۀ آفرینش جهان می‌دانند. چون نقشی در برنامه‌ی مدون خدا داریم، زندگی ارزش ادامه‌دادن دارد. با این حال، هم‌چنان می‌توانیم دست روی ارزش زیبایی‌شناسانه بگذاریم. اصلاً فرض کنیم خداوند تمام جهان را آفریده است. قدم بعدی چیست؟ هدف نهایی برنامه‌ی خداوند چه بوده است؟ باید هم‌چنان در آفرینش خدا به دنبال هدف غایی و مثبت گشت. در نهایت، باز هم به ارزش زیبایی‌شناسانه می‌رسیم؛ امرِ نیک بودن جهان به‌خاطر خودش.

اگر هم بخواهیم درباره‌ی تاثیر ارزش زیبایی‌شناسانه در زندگی‌مان صحبت کنیم، گشتن به دنبال زیبایی اهمیت به‌سزایی در آن دارد. از آن‌جا که ارزش زیبایی‌شناسانه

اهمیت جهان پیرامون‌مان و زندگی دیگران می‌توانیم از بروز نامیدی و پوچ‌گرایی جلوگیری کنیم. آن‌چه که ما به دنبال آنیم، هدف نهایی یا غایی ما است؛ هدفی که دیگر نیازی نیست آن را با عقل و منطق توجیه کنیم. اگر چنین هدفی نداشته باشیم همواره پرسشی مثل سایه ما را دنبال می‌کند: پس اصلاً هدف چیست؟ من معتقدم که اگر با ارزش زیبایی‌شناسانه آشنا باشیم می‌توانیم هدف غایی زندگی‌مان را پیدا کنیم. ارزش زیبایی‌شناسانه اصطلاحی گسترده است که زیبا، زشت، والا، احساس‌برانگیز، بانمک، سخیف، بی‌تظیر و بسیاری مفاهیم دیگر را در بر می‌گیرد. بر اساس شواهد، این تنها مفهومی‌ست که می‌توانیم با آن هدف مثبتی را از درون جهان پیرامون‌مان بیرون بکشیم. بنابراین، اگر می‌خواهیم به این فکر کنیم که در دنیای نیک زندگی می‌کنیم یا نه، باید شامه‌ی زیبایی‌شناسانه داشته باشیم.

ما به ارزش اخلاقی فکر می‌کنیم اما جهان، در اکثر موارد، «اخلاقاً» جای خوبی نیست؛ و حتی اگر افراد دیگر با خشونت با یک‌دیگر برخورد نکنند، نمی‌توانیم مطمئن باشیم که جهان آن‌قدر نیک بشود که امر شر به کلی ریشه‌کن شود. افزون بر این، دنیای عظیمی هم وجود دارد که ارزش اخلاقی اصلاً در آن معنایی ندارد. ارزش اخلاقی صرفاً در ارتباط بین انسان‌ها و بعضی حیوانات آن‌هم روی سطح بسیار نازک سیاره زمین تعریف می‌شود. در عوض، ارزش زیبایی‌شناسانه تنها روشی‌ست که می‌توانیم با آن به هدفی غایی، مثبت و همه‌شمول در جهان برسیم؛ چراکه نیازی ندارد با چیز دیگری خودش را توجیه کند. اصلاً لازم نیست ما را در بین اطرافیان‌مان پولدارتر، سالم‌تر یا حتی محبوب‌تر کند. در واقع، مانند طوفان‌ها و آتش‌فشان‌ها، بسیاری از نمونه‌های عینی ارزش زیبایی‌شناسانه بالفطره زیان‌آورند، با این حال ارزش زیبایی‌شناسانه آن‌ها هم‌چنان پایدار است. ایستابودن آن، از نظر روان‌شناسی، به‌خاطر این است که وقتی ما چیزی را به واسطه‌ی زیبایی آن ارزشمند می‌دانیم، فراتر از افکار شخصی‌مان پیش می‌رویم و صرفاً به‌خاطر نیک بودن یک چیز برای خودش



امیرحسین ظهوریان

کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی ۹۹

ما به چیزی فراتر از زندگی خودمان اهمیت می‌دهیم. خانواده‌مان و دوستان‌مان برای‌مان مهم‌اند. به سیاست علاقه نشان می‌دهیم و مدام حوادث ناگوار روز را مرور می‌کنیم. هر از چند گاهی، اتفاق بسیار هولناکی رخ می‌دهد. فاجعه‌ای باعث می‌شود از زندگی قطع امید کنیم. گاه‌به‌گاه، کودکی به قتل می‌رسد. مهم هم نیست که چه‌قدر از ما دور باشد. برای‌مان اهمیت دارد. بارش را روی دوش‌مان حس می‌کنیم. بدی همیشه باعث می‌شوند تا ارزش زندگی را زیر سوال ببریم. آیا واقعاً جهان جای خوبی‌ست اگر چنین اتفاقاتی درونش می‌افتد؟ از قدیم، این مسالۀ اصلی نظریه‌پردازان مختلف بوده است. با این حال، هر کسی می‌تواند در معنای زندگی، اگر معنایی وجود داشته باشد، تأمل کند. مثل این می‌ماند که فکر کنیم اساساً هدف تمام این کارهایی که می‌کنیم چیست. اما شاید خیلی هم نباید نگرانش باشیم. شاید باید دنیا را بدون معنا بدانیم و در زندگی خودمان و زندگی کسانی که دوست‌شان می‌داریم معنا را جست‌وجو کنیم. هرچه نباشد، خیلی‌ها می‌گویند که معنا چیزی‌ست که خودمان آن را ساخته‌ایم. با این همه، من نمی‌گویم که یافتن معنا صرفاً به خود ما بستگی دارد یا نه. بحث من این است که هدف ما چیست یا اصلاً چه چیزی را می‌توانیم هدف بدانیم.

تصور کنیم که فردی در پاسخ به وجود بدی می‌گوید: «بله، پرواضح است که آدمی از آن ناراحت می‌شود اما آن‌قدرها هم اهداف شخصی من را تحت شعاع قرار نمی‌دهد. من فقط توجه‌ام را می‌گذارم روی زندگی خودم، دوستانم و خانواده‌ام». گفتن چنین حرفی فقط از فردی با تفکرِ به شدت سطحی بر می‌آید. فکر می‌کنم که افراد بسیار اندکی صرفاً از این که خود و اطرافیان‌شان در امنیت کامل به سر ببرند و بقیه‌ی دنیا در آتش هرج‌ومرج بسوزد، راضی‌اند. اما بر خلاف این‌ها، اکثر ما ترجیح می‌دهیم محدوده‌ی اهمیت‌دادن‌مان را گسترده‌تر در نظر بگیریم. ما می‌خواهیم بگوییم که جزئی از جهانی نیک هستیم و حتی به خوبی‌های آن بیفزاییم و اگر جرئتش را داشته باشیم، می‌توانیم بگوییم این‌گونه زندگی‌مان پراهمیت‌تر و سالم‌تر است. بی‌شک اگر زندگی خودمان به‌هم بریزد، با نگاه به

دلایلی برای شاد بودن

می‌شناسند. تا قرن نوزدهم، پزشکان باور داشتند که بدن تحت کنترل چهار مایع و چرخش آنان است. پزشکان دوره‌ی رنسانس باور داشتند که ایجاد شادی توسط علم شیمی امکان‌پذیر است. در سال ۱۶۹۶، دکتر ویلیام سالمون از انگلستان پودری را برای ایجاد شادی تجویز می‌کرد: میخک، ریحان، زعفران، پوست لیمو، تکه‌های از عاج، ورقه طلا و نقره را به همراه بریده‌های از قلب گوزن مخلوط کرده و شاد شوید. این‌که کسی چنین دستورالعمل‌هایی را برای شادی جدی می‌گرفت یا نه اهمیتی ندارد. مسئله‌ی مهم ارتباط واضح شادی با بدن و به‌خصوص با صورت است. در ابتدای قرن ۱۹، نویسندۀ فرانسوی، ژرمن دو استائل، ادعا کرد که چهره‌ای شاد، به حال درونی فرد انتقال یافته و شادش می‌کند. «حالت صورت ذره‌ذره به احساساتی که انسان تجربه می‌کند، نفوذ می‌کند». این ارتباط از کلمه انگلیسی شادی مشخص است. Cheer از کلمه‌ی قدیمی فرانسوی به معنی «صورت» ریشه می‌گیرد. این واژه وارد زبان انگلیسی شده و در قرن ۱۱م در فرهنگ قرون وسطی گسترش پیدا می‌کند. برای مثال، در «حکایت‌های کنتربری» اثر جفری چاوسر (۱۳۸۷-۱۴۰۰) از عباراتی مانند piteous cheer، «چهره‌ی رقت‌انگیز» و sober cheer، چهره‌ی هشیار برای توصیف آدم‌ها استفاده شده است. کلمه Cheer هم‌زمان اسم بخشی از بدن و عبارتی توصیفی‌ست. این کلمه در مرز بین احساسات و چهره قرار دارد. دومین نامۀ سنت پاول (Saint Paul) در قرنتیان (Corinthians) که در انجیل ژنو (۱۵۶۰) عنوان شده، به ما می‌آموزد که برای شرکت در جامعه‌ی مسیحی باید بشردوست (Caritas) بود و عشق ورزید. سنت پاول می‌گوید: «همان‌طور که همه‌ی انسان‌ها در قلب‌شان آرزو می‌کنند، پس بگذار بخشش کنند، نه با بی‌میلی یا به‌خاطر لزوم؛ زیرا پروردگار بخشندگان شاد را دوست می‌دارد.» «پروردگار بخشندگان شاد را دوست می‌دارد» این کلمات نفوذ زیادی در سراسر جامعه‌ی مدرن اولیه



مهدی عارفیان

کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی ۹۹

شاید فکر کنید شادی پاسخی بسیار خودخواهانه به موقعیت‌های جدی‌ست، با این حال رالف والدو امرسون می‌گوید: «قدرت در شادی نهفته است». بر خلاف ما که تصور می‌کنیم شادی و قدرت در دو نقطه‌ی مقابل هم هستند و شادی تلاشی ریاکارانه برای بهبود اوضاع است، امرسون از ارزش این سرمایه‌ی شخصی با خبر بود. او می‌دانست که شادی ابزاری برای تغییر زندگی عاطفی ماست که می‌تواند موقعیت اجتماعی ما را تغییر داده و بین ما و جامعه ارتباط برقرار کند. در حال حاضر که اخبار بد همانند امواجی دنیا را در بر گرفته است، شادی نیازمند توجه ویژه است. شادی موجب افزایش انرژی احساسی و بهبود ناگهانی حال می‌شود، زودگذر و ناپایدار است، می‌آید و می‌رود. ولی ما می‌توانیم آن را کنترل کنیم. رابرت برتون، فیلسوف انگلیسی، در «آناطومی اندوه» (The Anatomy of Melancholy) می‌گوید: «توقع‌های‌تان را پایین بیاورید و شاد باشید». توصیه برتون به ما یادآوری می‌کند که قدرت شادی جزئی‌ست. ولی به‌هرحال، شادی یک قدرت است. شاید همین جزئی‌بودن، قدرت شادی‌ست که موجب چشم‌پوشی فیلسوف‌ها از آن شده است. آن‌ها معمولاً بر احساسات مهیج‌تری تمرکز می‌کنند، مانند خشم و اندوه؛ و زندگی احساسی انسان را همانند زمین نبردی بین قدرت‌های ناخودآگاه و احساسات پر قدرت می‌بینند. آشیل، قهرمان یونانی، مثال کلاسیکی از سلطه‌ی احساسات بر انسان است. خشم آشیل از آگاممنون موجب پشت‌کردن وی به وظایفش به‌عنوان بزرگ‌ترین قهرمان یونان می‌شود و او از مبارزه علیه تروی در کنار هم‌زمانش خودداری می‌کند. برخلاف خشم، شادی کاملاً اختیاری‌ست و امکان مدیریت آن وجود دارد.

این‌که برتون در کتابی در مورد اندوه از شادی یاد می‌کند اتفاقی نیست. بسیاری از منابع در مورد احساسات، شادی را به عنوان پادزهری در مقابل احساس تاریکِ اندوه